

## اسلام در ایران

از

### عبدالحسین زرین کوب

استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی

۲

#### ابوعبیده ثقفی

بخلاف نشست ابوعبید ثقفی را با هزار مرد به عراق فرستاد و به مثنی نامه نوشت و او را فرمود که از فرمان ابوعبید تجاوز نکند. باری ابوعبید از مدینه با عده‌یی که ظاهراً از هزار تن تجاوز نمی‌کرد بیرون آمد. در بین راه بر هر طایفه‌یی از عرب که می‌گذشت آنها را به جهاد تشویق می‌کرد و بکسب غنیمت وعده می‌داد. با این مشتی اعراب بیکار و گرسنه که بطمع غنیمت و بیوی ثواب به سرحداتی ایران روانه شده بودند ابوعبید به عراق آمد. رستم فرخ‌زاد نیز که مقارن این ایام سپهسالار ایران بود و زمام همه کارها را در دست داشت ظاهراً از چندی پیش برای جلوگیری از تجاوز این اعراب که سرحداتی ایران را تهدید می‌کردند دست به تعبیه و تدارک زده بود. دهقانان سواد را بر اعراب شورانیده بود و به هر جانی لشکر فرستاده بود. چون ابوعبید به عراق رسید در حدود حیره فرود آمد. چند روزی بیاسود و سپس به تعبیه جنگ پرداخت. از آنکه جابان سردار ایرانی با لشکری بدفع وی در رسیده بود. این جابان با لشکر خویش در جانی نزدیک کوفه امروز - نامش نمارق - فرود آمده بود. دو سردار دیگر گشنسب‌ماه و مردانشاه نیز در لشکر او نام‌آور بودند. در جنگی که روی داد لشکر جابان شکست خورد. خود او اسیر شد اما بقدیه آزادی خویش را باز خرید و بگریخت. یاران او نیز هزیمت گرفتند. به جانب کسکر رفتند و در آنجا به نرسی پیوستند نرسی خاله‌زاده پادشاه بود و لشکر و حشمتی تمام داشت. بندویه و تیرویه (شیرویه؟)

خلیفه ابوعبید بن مسعود ثقفی را که زودتر از دیگران داوطلب شده بود، بامارت این لشکر برگزید و سلیط بن قیس انصاری را نیابت او داد مثنی چند روزی پیش از آنکه ابوعبید از مدینه بیرون آید راه عراق را پیش گرفت. ابوعبید نیز با لشکر خود از مدینه بیرون آمد و آهنگ عراق کرد. خلیفه تازه فرمان داده بود که ابوعبید در راه از اعراب مسلمان یاری بخواهد و آنان را به همراه خویش ببرد. حتی برخلاف ابوبکر اجازه داد از بقایای اهل رده نیز کسانی را که در اسلام قدم استوار کرده‌اند در لشکر خویش بپذیرد گویند نزدیک یک ماه بعد از ورود مثنی به حیره لشکر ابوعبید بدان سامان رسید. بموجب روایت سیف بن عمر که این داستان عزیمت مثنی بمدینه و گفتگوی او با ابوبکر و جانشین او عمر از وی نقل شده است درین مدت که خالد بشام رفته بود تیسفون شاهد اختلاف و صحنه نزاع دائم مدعیان سلطنت بود. شهر براز، دخت زنان (?)، شاپور بن شهر براز، آرمیدخت و سوران هر یک روزی چند بسلطنت نشستند و مثنی که پریشانی کار ایران را می‌دید راه مدینه برداشت تا خلیفه را از این فرصت که بدست آمده بود خبر کند. این روایت سیف چنانکه پیداست از خلط و اشتباه آکنده است و در واقع حتی مدتی قبل از آمدن خالد به عراق اختلافات خانگی ساسانیان خاتمه یافته بود و یزدگرد سوم درین زمان سالها بود که در تیسفون باستقلال سلطنت می‌کرد. داستان عزیمت مثنی بمدینه نیز در روایت قدیمتر نیامده است. بلاذری آورده است که عمر چون

پسران بسطام هم که خالزادگان خسرو پرویز بشمار می‌آمدند، در این لشکر بودند. از تیسفون نیز سرداری جالنوس نام بیاری او فرستاده بودند. پیش از آنکه این جالنوس بیاری نرسی تواند رسید ابوعبید به کسکر آمد. در جانی بنام سقاطیه تلاقسی روی داد. نرسی شکست خورد و بگریخت تمام آن نواحی بردست اعراب به غارت رفت و بسیاری مردم بدست آنها اسیر شدند. پس از آن در جانی بنام باقسیانا - نزدیک باروسما - ابوعبید به جالنوس برخورد. چنانکه باید انتظار داشت درینجا نیز ابوعبید ظفریافت جالنوس شکست خورد و بگریخت و ابوعبید بر همه آن نواحی چیره گشت. پس از آن مسلمین باز راه حیره را پیش گرفتند. در بین راه دهقانان همه جا تسلیم شدند. همه جا از در صلح و طاعت درآمدند و جزیه دادند. رنگ مبالغه‌ی که درین روایت هست البته پیداست. جالب آن است که در هیچ یک از این جنگها کار جز بمراد اعراب تمام نشده است. شاید سبب آن است که این جنگها برخلاف روایات مبالغه‌آمیزی که در باب حشمت و شوکت نرسی نوشته‌اند مثل جنگهای خالد در واقع چیزی جز غارت و دستبرد نبوده است. با اینهمه در برخورد با بهمن جادویه ضعف اعراب که غارتها و دستبردهایی چند آنها را از آن حقیقت غافل کرده بود برملا شد.

### شکست عرب در واقعه جسر

این بهمن جادویه با لشکری تازه از تیسفون بیرون آمده بود. در کرانه شرقی فرات نزدیک محل کنونی کوفه - در جانی بنام قس الناطف - لشکرگاه داشت. جالنوس هم که پیش ازین از دست اعراب شکست خورده بود با این لشکر همراه شد. بهمن جادویه با شوکت و دستگاه عظیم بود و فیلی چند نیز در لشکر داشت. گفته‌اند - و درین باب جای تردید هست - که درفش کاویان نیز با او بود. از آنسوی ابوعبید فراز آمد و در کرانه غربی فرات در جایی نامش مروحه لشکرگاه زد. در آن محل بر روی فرات جسر بود ابوعبید گستاخوار با لشکر خویش از آن جسر بگذشت. آن سوی جسر بین دو لشکر جنگی سخت

در گرفت. دیدار فیلهانی که در سپاه ایران بود اسپان تازی را می‌رماند. ابوعبید یاران را واداشت تا به فیلان حمله برند و خود به فیل سفید زخمی زد. فیل بشورید و او را با خرطوم در روده بزیر افکند و در پای خویش بمالید. چند کس از دلاوران عرب درین معرکه از حمله فیلان بجان آسیب دیدند. اعراب ترسیدند و در صدد فرار برآمدند. عربی از ثقیف نامش عبدالله بن مرثد که قتل وحشت‌انگیز ابوعبید رئیس ثقیفی خویش را دیده بود و می‌خواست اعراب پای درافشارند و در جای بمانند تا انتقام خون ابوعبید را از دشمن باز ستانند بسر جسر رفته آن را ببرید. سر جسر که بریده شد فرار اعراب شکست‌خورده دشوار گشت. آنکه سر جسر را بریده بود برای آنکه اعراب را بیایداری برانگیزد فریاد برآورد که ای مسلمانان بکوشید تا مگر ظفر یابید و یا مانند آنها که کشته شدند هلاک شوید. اما معرکه چنان گرم بود که در آن گیرودار کسی باین اخطار گوش نداد. اعراب از پیش دشمن گریخته راه بیابان گرفتند. چون جسری نبود که از آن بگذرند بسیاری بدرون فرات افتادند و خفه شدند. گویند مثنی چون دید که مسلمانان راه فرار پیش گرفته‌اند و از بیم تعقیب دشمن خود را بآب هلاک می‌زنند با عده‌ی از یاران خویش دلاورانه در پیش هجوم دشمن ایستاد. فراریان فرصت یافته با کمک بومیان بهرچاره بود جسری دیگر بستند و سلامت از آن گذشتند. در دنبال آنها مثنی و یارانش نیز از جسر گذر کردند. این دلاوری که به مثنی نسبت داده‌اند حاکی از وجود روح حماسه است در اصل روایت. گویی سازندگان روایت که از سیف بن عمر منقولست خواسته‌اند بار دیگر نام بکر و شیبان را درین واقعه که به یوم جسر معروف است بدلاوری بلندآوازه سازند. با اینهمه چنانکه گفته‌اند هم درین جنگ مثنی مجروح شد. جراحی که از آن بهبود نیافت و چندی بعد هم در اثر آن وفات یافت. درین واقعه جسر نوشته‌اند چهارهزار تن از اعراب هلاک شدند. بعضی در میدان جنگ از پای درآمده بودند و بعضی بآب افتاده بودند. کشتگان ایرانیان را هم گفته‌اند بالغ بر شش یا هفت هزار تن بود. اما در آن چنان واقعه‌ی که مجال شمار و حساب نیست البته بر اینگونه ارقام اعتماد

نتوان کرد. گویند بهمن جادویه میخواست تا فراریان را دنبال کند لیکن خبر رسید که در تیسفون باز اختلاف پدید آمده است ازین رو بهمن بی آنکه ازین پیروزی خویش چنانکه باید نتیجه بی بگیرد فراریان را فروهسته خود راه تیسفون در پیش گرفت. چندی بعد مهران بن مهربنداد یا مهران بن ماذان همدانی را از تیسفون به فرمانروایی حیره فرستادند، با لشکری که تا در آنجا مقیم باشد. واقعه جسر برحسب روایت سیف در ماه شعبان سال ۱۳ هجری روی داد چهل روزی بعد از واقعه یرموک. اما این تاریخ درست و یا دست کم متفق علیه نیست. بعضی گفته اند این واقعه در آخر رمضان سال ۱۳ بود. بموجب خبر ابن اسحاق واقعه جسر در سال ۱۴ هجری روی داد. بعد از واقعه جسر آن عده از اعراب که با ابوعبید از مدینه فراز آمده بودند در عراق نماندند و یکسر بمدینه بازگشتند. سخت شرمزده و در حالی که ازین فرار خویش بیش از شکست احساس وحشت و ندامت می کردند. با مثنی که خود در جنگ مجروح شده بود جز عده بی اندک نماند و او در همان روزها هنگام عقب نشینی خویش دو تن از سرداران ایرانی را - نامپاشان جابان و مردانشاه - که از لشکر بهمن جادویه جدا شده بودند در الیس باسارت گرفت و بعد کشت.

### واقعه بویب

اما شکست جسر اعراب عراق و مدینه را سخت ترسناک و شرمزده کرده بود. چنانکه گفته اند این فراریان چون بمدینه درآمدند از شرم روی در نهفته بخانه ها ماندند. در خانه نیز غالباً آرام نمی یافتند می گریستند و احساس خفت می کردند. بسیاری گمان می کردند که چون در جهاد پشت بدشمن کرده اند گنہکار گشته اند. عمر که آنها را دلنوازی می کرد خود چنانکه از روایت ابومخنف برمی آید تا نزدیک یکسال دیگر نام عراق را نمی آورد. با اینهمه شکست جسروی را که در نشر آیین مسلمانان شور و همت نستوه داشت سخت تافته بود. ازین رو باز درصدد تجهیز و تعبیه برآمد طوایف بجیله را که از مدتها پیش در سراسر بلاد عرب بین

دیگر قبایل پراکنده گشته بودند و جریر بن عبدالله بجلی هم از زمان حیات پیغمبر برای جمع آوری آنها بی نتیجه تلاش کرده بود جمع آورد و با وعده عطاء ربع یا ثلثی از خمس غنایم بهمراه جریر و بکمک مثنی روانه عراق کرد. از اهل رده نیز که بسبب يك ارتداد موقت و زودگذر تا این زمان از شرکت در جنگ محروم بودند هرکس را دسترس داشت و او را در تازه مسلمانی خویش صادق می دید به عراق فرستاد. مثنی نیز که خود در حدود الیس بود از آنجا نزد اعراب عراق کس می فرستاد و در جنگ با دشمن از آنها یاری می جست. در واقع عده بی از اعراب عراق نیز دعوت او را اجابت کردند حتی طایفه بی از نمر هم که نصاری بودند بخاطر حمیت عربی بامثنی همراه شدند. بدینگونه در پایان چند ماه بعد از وقعه جسر مثنی باز عده بی گرد کرد و برای جنگ وغارت ساز و آلت فراهم آورد. چندی بعد خبر عده بی نیز که خلیفه به همراهی جریر بن عبدالله به عراق فرستاده بود رسید. موقعی که تقریباً یکسالی از وقعه جسر گذشته بود مثنی بار دیگر در جانی بنام نخیله که نهری از فرات موسوم به بویب از آنجا می گذشت بالشکر ایران تلاقی کرد. سردار سپاه ایران مهران مهربنداد بود و از اعراب، بجیله در فرمان جریر بودند و ربیعه در حکم مثنی. با سپاه ایران این دفعه نیز چند زنجیر فیل همراه بود. اما اعراب که بادیدار آن خوا گرفته بودند این بار دیگر مثل واقعه جسر از صولت حیوان نهراسیدند. جنگ سختی روی داد که در آن هر دو طرف پای درفش کردند و داد دلاوری دادند. مسعود برادر مثنی گشته شد اما اعراب این دفعه قدم باز پس ننهاده اند. جوانی نصرانی از بنی تغلب در گیرودار جنگ خود را به مهران رسانید او را هلاک کرد. بعد براسب او نشستند فریاد برآورد که من مرزبان را کشتم. در بعضی روایات کشتن مهران را بکسانی دیگر نسبت کرده اند. باز جنگ يك چند همچنان دوام یافت تا آنکه سرانجام هزیمت برسپاه بی سالار ایران افتاد. مثنی که خود هنوز از واقعه جسر باز مجروح بود با دسته بی از سپاه خویش بسر جسر ساخت و راه بر فراریان گرفت. فراریان در طول فرات پراکنده شدند و بسیاری از آنها به هلاکت رسیدند عده زیادی نیز

اسیر شدند. تعداد کشتگان بموجب روایات بسیار زیاد بود گویند لاشه‌ها واستخوانهای کشتگان تازمانی دیر همچنان در آن حدود مانده بود. این جنگ را اعراب «یوم اعشار» خواندند زیرا بسیار بودند در بین آنها کسانی که هر يك بتن خویش ده تن یا بیشتر از دشمنان کشته بود. غنیمت بسیار نیز بدست مسلمانان افتاد، از چهار پای و غله و دیگر چیزها. در این روایت که از سیف نقل کرده‌اند البته رنگ مبالغه آشکارست. بنظر می‌آید که آن را باین صورت که هست تاحدی از روی اخبار جنگ جسر ساخته‌اند تا در واقعه‌ی نظیر آن بیش و کم باهمان جزئیات شکست جسر را تلافی کرده باشند. بهر حال آنچه درین روایت و دیگر روایات آن ایام راجع به ترتیب و تعبیه صفوف لشکر آورده‌اند بی‌شک از گزاف خالی نیست و ظاهراً اعراب در آن زمان هنوز با آن عوالم آشنایی نداشته‌اند. باری این واقعه بویب که آن را یوم نخيله و یوم اعشار خوانده‌اند چنانکه از این روایت برمی‌آید تاحدی شکست واقعه جسر را برای اعراب جبران کرد. این واقعه اگر درست باشد باید در اواسط سال چهارده هجری روی داده باشد، یکسالی بعد از واقعه جسر. زیرا برای تلافی شکست جسر باتوجه به وحشت مسلمانان از مقابله با ایران وباملاحظه اخبار مختلف که درین باب آمده است زودتر از آن اعراب نمی‌توانستند خود را آماده بدارند.

### دستبردهای مثنی

باری بعد از واقعه بویب باوجود قرات معرض تاخت و تاز اعراب شد. از حیره تا کسکر و از کسکر تا عین‌التمر و انبار برای مثنی و یارانش میدان غارت و جولان گشت. بآبادیها و شهرهای مجاور تاخت و تاز آغاز نهاد جریر را به میسان فرستاد و بشیر بن‌الخصاصیه را - از بگریها - در حیره گذاشت آنگاه خود باوجود جراحت که داشت به حدود الیس و انبار تاخت. در انبار مرزبان ایرانی را - نامش پس فرخ - واداشت که تا راه او را بگشاید تاوی به سوق بغداد رود. در واقع در آن زمان در محل بغداد روز بازاری بود که از اطراف برای داد و ستد بدانجا می‌آمدند. مثنی باراهنمائی پس فرخ مرزبان انبار بدانجا رفت و نیم‌روزی ببغداد ریخته

غارت بسیار آورد. حتی گویند تا به تکریت تاخت و غنیمت و اسیر فراوان گرفت. دسته‌ی از سپاه او نیز تا به صفین رفت و در آن حدود با اعراب نمر و تغلب که در عهد جاهلیت باطوایف بکربن وائل زد و خوردها کرده بودند بجنگید و آنها را قتل و غارت نمود. نوشته‌اند که عمر چون ازین واقعه آگهی یافت نپسندید و آنها را بدین کار ملامت نمود.

### داستان قادسیه

چندی بعد از واقعه بویب داستان قادسیه پیش آمد که بحقیقت سرنوشت دوطرف بدان وابسته بود. این جنگ از حیث نتیجه بسیار اهمیت داشت و در واقع اولین و مهمترین برخورد اسلام بود با ایران. اما بین جنگ بویب و جنگ قادسیه چه مدت فاصله شد؟ حساب سیف درین باب درست در نمی‌آید. چون مدت کوتاه چند ماه معدود که او بین این دو جنگ قرارداد است بهیچ وجه برای تعبیه مقدمات و تهیه تجهیزات چنین جنگی کافی بنظر نمی‌آید. بموجب روایات واقدی و بلاذری بین این دو جنگ هیجده ماه فاصله بود و جنگ قادسیه باین حساب در اواسط سال ۱۶ هجری اتفاق افتاد الیاس نصیبینی هم وقوع جنگ قادسی را در ژوئن ۶۳۷ میلادی ضبط کرده است که برابر میشود با جمادی‌الاولی سنه ۱۶ هجری. در واقع سیف بن‌عمر چون واقعه یرموک را به خطا در جمادی سال سیزدهم هجرت ضبط کرده است ناچار شده است تاریخ جنگ قادسیه را هم جلو بیندازد. حق آنست که واقعه یرموک در اواخر تابستان سال ۱۰ هجری اتفاق افتاده است و جنگ قادسی چند ماه بعد از آن، در سال شانزدهم هجرت. باین حساب البته بین بویب و قادسیه تقریباً هیجده ماه فاصله میشود که در آن مدت فرصت آن هست که مثنی چنانکه در روایات آمده است در حدود بغداد و تکریت تاخت و تازهایی کرده باشد و عتبه بن غزوان هم چنانکه نوشته‌اند به نواحی بصره و اهواز دستبرد زده باشد. در صورتیکه صاحب‌روایت سیف بن عمر برای همه این وقایع که ذکر کرده است فرصت و مدت کافی در نظر نگرفته است و تمام این وقایع را در مدتی اندک آورده است. از اینجا بخوبی برمی‌آید که

در ترتیب وقایع و تاریخ و توالی آنها روایات واقعی و مدائنی بر آنچه سیف نقل کرده است برتری دارد و بهرحال بعد از واقعه بویب جنگ قادسیه مهمترین حادثه‌یی بود که در برخورد بین مسلمین و لشکر ایران روی داد و در حقیقت همین جنگ بود که تکلیف را تقریباً یکسره کرد و پیروزی مسلمانان و شکست ایرانیان را محقق ساخت.

گویند چون سوید بن قطبه عجلی از تاخت و تازهایی که مثنی بعد از عزیمت خالد بشام در نواحی حیره کرده بود آگاه شد بر او رشک برد و درصدد برآمد که او نیز از حریف باز پس نماند و در حدود ابله و بصره که از چندی پیش بیکار مانده بود دستبردی بزند و غارتی فرا چنگ آورد. بعد از آگاهی از واقعه بویب نامه‌یی نوشت به عمر و از او برای حمله و دستبرد بنواحی بصره دستوری ویاری خواست. شریح بن عامر هم که خلیفه فرستاده بود کشته شد. پس از آن خلیفه عتبه بن غزوان مازنی را با عده‌یی اندک از مدینه بفرستاد و به سوید نیز نوشت که در فرمان عتبه باشد. عتبه در ربیع اول یا ثانی سال ۱۴ هجری با عده‌یی که گفته‌اند از پانصد تن در نمی‌گذشت به حدود ابله و بصره آمد. یک دوجا بادسته‌هایی از مرزداران ایران برخورد، در زد و خوردهایی که روی داد غنیمت‌هایی بدست آورد. خاصه در جاهایی که لنگرگاه و گذرگاه کشتی‌های بازرگانی بود غارت هنگفت کرد. در ابله و در جایی که بصره بنا شد دستبردها زد و پیروزیها یافت، از آنجا به‌مدار رفت. مرزبان آن را بگرفت و گردن زد. پس از آن به‌دشت میسان آهنگ کرد و بعد از فتح آنجا ابرقباد را نیز در همان حدود بگشود. این زد و خوردهای کوچک که غارت و غنیمت بسیار همراه داشت، اعراب را بسوی بصره کشانید. چندی بعد عتبه از عمر دستوری خواست تا بمدینه باز آید. عمر دستوری بداد و عتبه بجای خویش مغیره بن شعبه را در آن نگر بنشانند و خود بمدینه باز گشت مغیره نیز یک چند در آنجا کروفری کرد. از جمله میسان را فتح کرد و مرزبانش را مغلوب نمود. بعد واقعه قادسیه پیش آمد و مغیره به سپاه سعد بن ابی وقاص پیوست و ابوموسی اشعری بجای او بدان حدود آمد.

باری واقعه قادسیه در تاریخ جنگهای ایران و عرب اهمیت بسیار دارد. و بسبب همین اهمیت، تاریخ آن در روایات مختلف رنگ حماسه گرفته است. پهلوانان افسانه‌های عرب مثل قعقاع بن عمرو و عمرو بن معدیکرب و ابومحجن ثقفی هر یک بنوعی در آن معرکه وارد شده‌اند و برای دل‌آوریهای هر یک قصه‌هایی ساخته‌اند که بی‌شک همه مجعولست اما جعل آنها حاکی از اهمیت این فتح در نزد اعراب بشمار می‌آید.

داستان این جنگ قادسیه نیز مثل هر جنگ دیگر ملال‌انگیزست خاصه که در باب اسباب و مقدمات آن هم آنچه در روایات آمده است آکنده از خلط و اشتباه افتاده است. بموجب روایت سیف که همواره مشحون از خلط و مبالغه است در آن هنگام که اعراب مثنی بعد از واقعه بویب در سواد عراق و در حدود فرات و دجله تاخت و تاز می‌کردند در تیسفون باز بر سر قدرت و سلطنت نزاع در کار بود. بین رستم با فیروزان اختلافی در گرفته بود. در پایان این اختلاف سلطنت زنان را خاتمه دادند و جوانی را از تخمه کسری نامش یزدگرد بر تخت نشانند. این یزدگرد پسر شهریار بن کسری بود و از قتل عام‌های وحشتناک مکرر که طی چند سال خاندان ساسانیان را از اولاد ذکور خالی کرده بود بر حسب اتفاق نجات یافته بود. هنگام جلوس بیست و یکسال داشت و این تغییر سلطنت خون‌تازه‌ای در عروق فرسوده ملک دوانید. مرزبانان و بزرگان که پیش از آن همه دم از خلاف می‌زدند سر به فرمان آوردند. ایرانیها قلعه‌ها و آبادیهای سنی‌حدی را از اعراب باز ستانند. در حدود سواد و فرات دهقانان دوباره قدرت گرفتند و اعراب را برانندند. مثنی چاره ندید جز آنکه به حدود ذی‌قار در حاشیه صحرا باز پس نشیند و گزارش این احوال که بمدینه رسید عمر را سخت نگران کرد. درین روایت آنچه در باب شوریدن دهقانان سواد بر این مهمانان ناخوانده دشت تازیان است باید درست باشد و شک نیست که در هر زمان این دهقانان فرصت بدست می‌آورده‌اند بر تازیان می‌شوریده‌اند و حتی شاید هر یک از آنها اگر عربی بزور در خانه‌اش فرود آمده بود چون فرصت بدست می‌آورده است او را هلاک می‌کرده است و درین نکته نیز که جسارت مثنی در اقدام به

غار ت و تاراج آبادیهای سرحدی ایران بسبب آگاهی او از آشفتگی احوال تیسفون بوده است شك نیست لیکن اینهمه در واقع مدتها قبل از این زمان روی داده بود و خیلی پیش از شروع جنگ قادسیه حتی در زمانیکه هنوز ابوبکر بخلافت ننشسته بود یزدگرد بسطنت رسیده بود و اختلافات داخلی پایان پذیرفته بود. احتمال دارد که مقدمات و اسباب شروع غارتهای مثنی و سوید را یکبار دیگر درین روایت تکرار کرده اند. باری بعد از واقعه بویب عمر که بخاطر نشر اسلام و شاید تاحدی جهت تهیه کاری برای بیکاران از اول خلافت خویش خیال راه انداختن جنگهای تازه داشت بدون فوت وقت در صدد جمع و تجهیز سپاه برآمد. از تمام قبایل عرب برای جنگ با «فرس» یاری خواست حتی خود او در محرم سال چهاردهم هجری از مدینه برون آمد و در نزدیک آبی بنام صرار اردو زد. بدین قصد که مگر بتن خویش بالشکر مسلمانان بدین جنگ آهنگ کند. اما در مشورت که با بزرگان قوم کرد ازین قصد باز آمد.

#### سعد بن ابی وقاص

پس سعد بن ابی وقاص را که از یاران و خویشاوندان رسول بود و در آن هنگام عامل زکوة بود در بین هوازن، بخواست و بفرماندهی سپاه مسلمانان برگزید. این سپاه که بدین جنگ نامزد گشت نخست پیشترش از یمانیها بود. اینها زنان و کودکان خویش نیز همراهم داشتند و میخواستند بشام روند. عاقبت باصرار تن بدین سفر که بس خطرناک می نمود در دادند سعد با این عده براه افتاد. گویند تعداد این دسته که از حدود مدینه همراه سعد بیرون آمدند چهار هزار کس بود. چهار هزار تن دیگر نیز بعد از حرکت او هم از مدینه گسیل گشت. در منزل زرود نیز که سعد یک چند آنجا مقام کرد چهار هزار تن از تمیم و سه هزار تن از اسد بدو پیوست. منزل بعد شراف نام داشت که در آنجا بقایای لشکر عراق که بامثنی بودند باو پیوستند اینها روی هم رفته عبارت بودند از چهار هزار تن از قبیله بکر دو هزار کس از بجیله و دو هزار تن از قضاعه و طی. در شراف هزار و هفتصد تنی هم از اعراب کنده در تحت فرمان اشعث بهوی پیوست. از آنجا سعد راه قادسیه

را برداشت و سپاه خود را در آنجا بداشت. بدین حساب سپاه او درین هنگام به بیست و چهار هزار و هفتصد تن می رسید. بموجب روایت دیگر جمع همراهان سعد در پایان جنگ قادسیه از سی هزار نیز فزونتر بود. باری این ارقام از مبالغه خالی نیست و تعداد واقعی این لشکر شاید خیلی کمتر ازین رقم بوده است بهرحال راجع بتعداد سپاه فریقین این ارقام که در روایات آمده است تاحدی گزاف می نماید. اهمیت و عظمت نتیجه فتح قادسیه ظاهراً سبب شده است که ناقلان روایات و اخبار خواسته اند جزئیات جنگ و عدت و عده طرفین را نیز - به نسبت اهمیت نتیجه - بیفزایند و از این رو رفته رفته در تعداد سپاهیان مبالغه کرده اند. بموجب روایت ابوعوانه روی هم رفته هفت هزار عرب بوده اند در مقابل سی هزار ایرانی در صورتیکه مطابق روایت ابن اسحاق در برابرش هفت هزار عرب شصت هزار ایرانی بوده اند. بلاذری تعداد اعراب را نه تاده هزار شمرده و شماره ایرانیان را بیکصد و بیست هزار رسانیده است اما سیف بن عمر که نیز مثل بلاذری تعداد ایرانیان را یکصد و بیست هزار نوشته است عده مسلمانان را به سی هزار و هفتصد کس آورده است. این اقام البته همه مبتنی برظن و گمان است و مخصوصاً در اخبار بلاذری و سیف رنگ مبالغه آشکارست لیکن شك نیست که درین جنگ نیز درست مانند جنگهای دیگری ازین گونه فاتحان بیشتر بسبب قوت معنوی و تفوق اخلاقی غالب آمده اند و قلت عدد مانع از آن نشده است که بريك سپاه انبوه - اما متزلزل و مردد - فائق آیند.

باری سعد بن ابی وقاص که به عراق آمد، مثنی وفات یافت. گویند مرگ او هم از اثر آن جراحت بود که در جنگ جسر بدو رسیده بود. سعد در راه هرچه توانست غارت و دستبرد کرد. در اطراف عذیب نزدیک حیره دستهای از لشکریان او موکب عروسی را که متعلق به دختر آزاده مرزبان حیره بود غارت کردند و عروس را با عده بی از مردان و زنان آزاد اسیر کردند مال و جهیز فراوان نیز به غنیمت گرفتند. عاقبت هم در نزدیک حیره در جانی بنام قادسیه فرود آمدند و لشکرگاه زدند. در قادسیه توقف مسلمین دراز کشید گفته اند

باشارت و دستور خلیفه برای این توقف طولانی از پیش پاره‌یی اسباب و وسائل فراهم آمده بود. خوردنی را گاهی از بازارهایی که بطور منظم در آبادیهای آنحدود تشکیل میشد تهیه می‌کردند و گاه نیز باطراف دستبرد می‌زدند و به‌غارت وستم از مردم چیز و چهارپای می‌ستدند. البته این‌گونه تجاوز و تعدی در آن‌روزگاران اختصاص بسپاه گرسنه عرب نداشت. در همان ایام يك وقت عده‌ای از لشکر ایران هم در حدود برس نزدیک سابط مدائن مست شدند و بجان مردم افتادند. اموال مردم را ربودند و حتی بزنها تجاوز کردند چنانکه داد مردم درآمد و بشکایت نزد رستم رفتند. رستم هم برآشفقت و تجاوزکاران را ملامت و تنبیه کرد. باری توقف اعراب در حدود قادسیه دراز شد و تاخت و تاز آنها در اطراف برای مردم موجب ملال شد. مردم به یزدگر شکایت بردند و از طول مقام اعراب و از تعدی و گزند آنها بنالیدند و تهدید کردند که اگر شاه بدفع اعراب نکوشد آنها ولایت را هم بدست خویش به‌عرب خواهند داد. یزدگرد که ظاهراً در شروع جنگ با این اعراب در تردید بود و قابوس بن قابوس نواده منذر معروف را بآنحدود فرستاده بود که مگر اعراب را به ایران مایل کند عاقبت تصمیم گرفت لشکر بدفع آنها گسیل دارد. پس رستم را خواست و او را بمقابله اعراب نامزد کرد.

### تردید رستم در شروع جنگ

رستم جنگ را مصلحت نمی‌دید و گمان می‌کرد اعراب از گرسنگی و تنگی و بی‌برگی خود ناچار باز خواهند گشت. می‌پنداشت که اگر دفع تجاوز آنها لازم آید بادهسته‌هایی چند از طلایه سپاه که با جالبوس فرستاده آید آن مهم حاصل تواند شد. اندیشه داشت که اگر جنگ روی دهد و کار بمراد بر نیاید ضعف و پریشانی ملك آشکارا خواهد شد و عرب گستاخ‌تر و خیره‌تر خواهد گشت. اما یزدگرد اصرار کرد که جز جنگ چاره نیست و گویند رستم را تهدید کرد که اگر بجنگ عرب فرود شاه بتن خویش دست بدین کار خواهد زد. رستم ناچار پذیرفت، اما با اکراه و بی‌میلی تمام. گویی سرنوشت عنان اسب او را گرفت و بمیدان جنگ کشانید. از تیسفون بیرون آمد و مقابل آن در

جانب دیگر دجله در شهری بنام سابط که از بلاد مدائن بود و ایرانیها آن را بلاش آباد میخواندند لشکر گاه زد. سی زنجیرفیل داشت و صدوبیست هزار لشکری. در بین این لشکر بروایت سبؤوس چند هزار ارمنی هم دیده میشد. گویند درفش کاویان نیز با رستم بود لیکن وی نه‌امیدی به نتیجه جنگ داشت نه اعتقادی به شروع آن. ازین‌رو چون جنگ با عرب را برای ایران بی‌فایده و شاید موجب خطر می‌دید از شروع آن اجتناب داشت. ظاهراً گمان می‌کرد اعراب بیابان را در پیش روی دارند و همواره بعد از شکست بدانجا می‌گریزند و باز بر می‌گردند. ازین‌رو جنگ با آنها برای ایران جز اتلاف جان و مال سپاه فایده‌یی ندارد بدین سبب می‌خواست بدون جنگ آنها را راضی کند و برگرداند. تردید او در شروع جنگ و اصرار او در مبادله سفر او در ادامه مذاکرات هم بی‌شک بهمین قصد بود. گمان می‌کرد اگر اعراب را با صلح و پیمان خرسند کند و باز گرداند از شروع جنگ که با آن پریشانی‌ها و نارضایی‌ها فرجام آن روشن نبود جلو می‌گیرد و مملکت را از خطر زوال و یا آشوب و تزلزل حفظ می‌کند. باری از سابط رستم بجانب حیره و دیرالاعور کشید و در قادسیه در جانی بنام عتیق فرود آمد و خرگاه زد. بیش از چهار ماه دو لشکر در مقابل هم بودند اما از شروع جنگ اجتناب می‌کردند. درین مدت سعد زوجه مثنی را بزنی گرفت و آسود نیز از قادسیه همواره با خلیفه در مدینه نوشت و خواند می‌کرد و در کارها با او مشورت می‌کرد و از او دستور می‌گرفت. رستم نیز با لشکر خویش در آنسوی می‌آسود و می‌کوشید تا مگر از راه گفت‌وگو و عهد و پیمان راه حلی برای این قضیه بیابد و کار بی جنگ بگذرد چنانکه يك روز در روی جسری که در عتیق بر روی آب بسته بودند رستم با فرمانده طلایه مسلمین برخورد و از او درخواست که اعراب نزد وی بیایند و مقصد واقعی و اصلی خود را که ازین لشکرکشی دارند برای وی روشن دارند. در دنبال این برخورد بود که مغیره بن شعبه و چند کس دیگر به‌درگاه او فرستاده شدند. این فرستادگان مکرر نزادو آمدند و رفتند و کوشیدند تا مقصود مسلمین را باوحالی کنند. در اصل رفت و آمد این فرستادگان البته تردید نیست. چون رستم بی‌شک می‌خواست است از مقاصد

اعراب آگاهی درست حاصل کند تا بنوعی آنها را خرسند  
دارد و شاید اگر دست دهد با سانی شر آنها را کفایت کند.  
با اینهمه در جزئیات گفت و شنود رستم با این فرستادگان  
ناقلان روایات شاخ و برگها افزوده اند که بی گمان از مبالغه  
و گزاف خالی نیست. حتی گفته اند دسته‌یی از این  
فرستادگان به تیسفون در درگاه یزدگرد هم رفته‌اند و  
با شاه ساسانی گفت و شنودها داشته‌اند. بموجب روایات  
دیگر گزارش تمام کارهای رستم بی توقف و برفور همواره

از قادسیه بدرگاه یزدگرد می‌رسیده است و در هر لحظه  
شاه از همه گفت و شنودهای او با اعراب آگاه بوده  
است. در هر حال هر چند این رفت و آمد فرستادگان  
بی شك وقوع یافته است آنچه از گفت و شنود طرفین  
در روایات آمده است موثق نیست. با اینهمه این  
این روایات طرز فکر طرفین را در باره آن گفت و شنودها  
تا حدی روشن می‌کند و ازین رو قابل توجه است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی